

بررسی سیر تاریخی و عوامل ادعای موهوم تناقض در قرآن کریم

بمانعلی دهقان منگابادی^۱

چکیده

قرآن کریم معجزه جاودان پیامبر(ص) است که در آن هیچگونه کژی و دگرگونی روی نداده و دستخوش تحریف نشده است. در آیات و عبارات آن هیچگونه اختلاف و تناقضی دیده نمی‌شود، از این‌روست که هدایتگر جهانیان خوانده شده است. با این وصف، عده‌ای با انگیزه‌های مختلف و بعضاً به جهت مخالفت و جلوگیری از توسعه و گسترش اسلام، درصدد برآمده‌اند تا در قداست و الهی بودن این کلام الهی خدشه نمایند و با این هدف، شبهه موهوم و بی‌اساس وجود تناقض در قرآن را مطرح نموده‌اند. نیز جمعی دیگر هرچند مانند گروه اول دارای انگیزه ستیزه‌جویی و مخالفت با اسلام نبوده‌اند، اما به سبب عدم آشنایی با کلام عرب، اسلوب و شیوه‌های متنوع بیانی، خصوصاً عدم توجه آنان به کاربرد مجاز لغوی، مجاز عقلی، عام و خاص، مطلق و مقید، مشاکله و نظایر آن، گرفتار توهم تناقض در قرآن گردیده‌اند. گرچه مخالفان اسلام کوشیده‌اند آیات قرآن را متناقض جلوه دهند، اما در این مورد توفیقی کسب ننموده‌اند، چرا که آنان دلیل واضح و روشنی ارائه نکرده و دلیلشان تنها، ادعای موهوم و بی‌اساس آنهاست. با تدبّر و تفکر در قرآن معلوم می‌گردد که در هیچ جای قرآن، دو آیه متناقض و یا متعارض یا هم دیده نمی‌شود. اشتباه این عده به خاطر عدم آشنایی آنان با اسالیب کلام عرب و عدم فراهم آوردن مقدمات و دانشهای علمی جهت فهم و تفسیر آیات قرآن بوده است که با اتخاذ و به کارگیری روشهای صحیح در راه فهم آیات و با تدبّر و تفکر در این کلام الهی، واهی بودن ادعاهای آنان ثابت می‌گردد.

کلید واژه‌ها قرآن، تناقض، اختلاف، تأویل، تفسیر.

طرح مسأله

بی تردید قرآن کریم، وحی و کلام الهی است که از دگرگونی و تحریف مصون مانده و با آنکه چهارده قرن از تاریخ نزول آن می‌گذرد، در آیات و عبارات آن تغییر و تبدیلی صورت نگرفته است چرا که خداوند حراست و صیانت از آن را خود عهده‌دار گردیده است. از آنجا که خداوند، هدف اصلی نزول قرآن را هدایت انسانها ذکر کرده است، آن را به گونه‌ای نازل نموده که همه مطالبش حق است و در آن هیچ کلام باطل و نادرستی وجود ندارد. با این وصف، ملحدان و معاندان کوشیده‌اند تا حقایق و الهی بودن این کتاب را مورد تردید قرار دهند و با طرح شبهاتی، سعی در قدح قرآن داشته و زبان در طعن آن گشوده‌اند، اما هرگز نتوانسته‌اند در خاموش نمودن و یا کم‌فروغ کردن نور قرآن توفیقی کسب نمایند.

یکی از مسائلی که لازم است مورد توجه پژوهشگران و محققان علوم قرآنی قرار گیرد، موضوع عدم وجود تناقض در قرآن است. گرچه این مطلب از دیدگاه مسلمانان امری مسلم و خدشه‌ناپذیر است، اما از آنجا که برخی کوشش نموده‌اند با مطرح کردن شبهات موهوم و بی‌اساس، اصالت و حقایق قرآن را در نظر مردمان زیر سؤال ببرند و با طرح شبهاتی چند، در صدد فریفتن بعضی از افراد برآیند، از این رو پاسخ گفتن به این شبهات، امری ضروری به نظر می‌رسد. در این مقاله ضمن سیر تاریخی ادعای موهوم وجود تناقض در قرآن، به بیان عوامل و انگیزه‌های این ادعا و پاسخگویی به شبهات پرداخته شده است.

۱- کوششهای دانشوران مسلمان در دفاع از قرآن

دانشمندان مسلمان با آنکه خود به عدم وجود تناقض در قرآن اعتقاد راسخ داشتند و کلام الهی را عاری و منزّه از اختلاف دانسته‌اند، در عین حال برای صیانت از حریم قدسی قرآن و برملانمودن و ابطال شبهات معاندان که سعی در قدح و طعن کلام الهی داشته‌اند، کتابهایی را در ردّ شبهات مطروحه و نقض کوششهای آنان نوشته‌اند که از آنها به ترتیب تاریخ تألیف در ذیل یاد می‌نمائیم:

به نظر می‌رسد اولین کسی که اقدام به تألیف کتاب در این زمینه نموده است، ابوعلی

محمد بن مستنیر - معروف به قطرب نحوی - (د ۲۰۶ق) است که در این باره، کتاب خود را با عنوان الرد علی الملحدین فی تشابه القرآن نگاشته است (حاجی خلیفه، ۱/۸۳۹) که پس از وی احمد بن حنبل (د ۲۴۱ق) کتاب خود را موسوم به الرد علی الزنادقه والجهمیة فیما شکوا فیہ من مشتبہ القرآن و تأؤلوه علی غیر تأویلہ به رشته تحریر در آورده است (سزگین، ۳/۲۲۳). در اواخر سده سوم هجری، عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری مشهور به ابن قتیبه (د ۲۷۶ق) در کتاب مشهور خود تأویل مشکل القرآن به ذکر ایرادهای معاندان نسبت به قرآن و رد شبهات آنها پرداخته است (زرکشی، ۴/۱۳۷؛ ابن قتیبه، ۶۵). در قرن چهارم هجری، ابوالحسن اشعری (د ۳۲۴ق) رئیس فرقه اشعریه، در ردّ شبهات ابن راوندی زندیق، رساله‌ای را با عنوان الرد علی ابن راوندی فی الصفات و القرآن تصنیف کرده است (حاجی خلیفه، ۱/۸۳۸؛ بغدادی، ۱/۵۵۴) در قرن پنجم هجری قاضی عبدالجبار همدانی (د ۴۱۵ق) متکلم مشهور معتزلی با تألیف کتاب تنزیه القرآن عن المطاعن، در ردّ شبهات و پاسخگویی به قدح ملحدان نسبت به قرآن کوشش نموده است و علاوه بر تصنیف کتاب یاد شده، در کتاب کبیر خود موسوم به المغنی فی ابواب التوحید والعدل مباحثی را در باب اعجاز قرآن به این موضوع اختصاص داده است (سزگین، ۴/۸۲). نیز در همین قرن محمد بن عبدالله اصفهانی معروف به خطیب اسکافی (د ۴۲۰ق) در کتاب خود موسوم به درة التنزیل و غرة التأویل به ذکر شبهات ملحدان و پاسخگویی آن می‌پردازد (همانجا). و در اواسط همین قرن محمد بن احمد بن مطرف کنانی (د ۴۵۴ق) به طرح اینگونه مباحث می‌پردازد و برای پاسخگویی به شبهات، اقدام به جمع و تلفیق دو کتاب مشکل القرآن و غریب القرآن ابن قتیبه می‌نماید و آن را کتاب القُرطین می‌نامد (همانجا). در همین قرن ابن حزم اندلسی (د ۴۵۶ق) رساله‌ای جداگانه در رد ادعاهای باطل ابن نغریلی یهودی نسبت به قرآن نگاشته است (ذهبی، ۱۸/۱۹۶). فخر رازی (د ۶۰۶ق) را نیز باید از جمله نویسندگانی دانست که در این موضوع کتابی جداگانه با عنوان درة التنزیل و غرة التأویل نگاشته و به ذکر شبهات ملحدان در مورد وحی الهی پرداخته و به ایرادات و طعنهای آنان پاسخ داده است (حاجی خلیفه، ۱/۷۳۹). در سده هشتم هجری، بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی (د ۷۹۴ق) در کتاب خود البرهان فی علوم القرآن فصلی را تحت عنوان «معرفة الموهوم و

المختلف» گشوده است (زرکشی، ۴۵/۲). در اوایل سدهٔ دهم هجری جلال‌الدین سیوطی (د ۹۱۱ق) به تبعیت از زرکشی، در کتاب *الاتقان فی علوم القرآن* بابی را در نوع چهل و هشتم آن تحت عنوان «فی مشکله و موهم الاختلاف و التناقض» آورده است (۷۵/۲). افزون بر آنچه که یاد شد، مصنفان و نویسندگان شیعی در این موضوع کتابهای ارزشمندی را تألیف کرده‌اند. از این میان می‌توان از کسانی چون ابن بابویه (د ۳۸۱ق) نام برد. وی در کتاب *التوحید* خود بابی را تحت عنوان «باب الرد علی الثنویة و الزنادقة» به این موضوع اختصاص داده است (ص ۲۴۳). نیز نعمانی (د ۳۶۰ق) در ابتدای تفسیر مشهور خود به ذکر این موضوعات پرداخته و روایاتی را از امام علی (ع) نقل نموده است. همچنین ابو منصور احمد بن علی طبرسی (د ۶۲۰ق) در کتاب *الاحتجاج* خود بخشی را تحت عنوان «احتجاجه علی الزندیق فی آی المتشابهة» در پاسخگویی به شبهات معاندان ذکر کرده است که مجلسی (د ۱۱۱۱ق) در کتاب *بحار الانوار* عیناً آن را آورده است (طبرسی، *الاحتجاج*، ۲۴۰؛ مجلسی، ۹۸/۹۰).

۲- سابقه تاریخی

ادعای موهوم تناقض در قرآن کریم ریشه در گذشتهٔ دور دارد و دشمنان اسلام همواره در هر دوره و عصری به گونه‌ای خاص این موضوع را مطرح کرده‌اند. بعید نیست که در آینده نیز به اینگونه مسائل دامن زده شود. از آنجا که بی‌جویی در مورد تاریخ آغاز ادعای موهوم وجود تناقض در قرآن کریم، دارای اهمیت ویژه‌ای است که می‌تواند راهگشای ما در بیان راه‌حل علمی این مسأله باشد، ضروری به نظر می‌رسد که در ابتدا، سیر تاریخی شبهاتی که در خصوص قرآن صورت گرفته است مورد بررسی قرار گیرد:

بسیاری از دانشمندان و پژوهشگران بر این باورند که، اولین مسأله‌ای که موجب ایجاد شکاف و اختلاف در پیکرهٔ امت اسلامی گردید، مسألهٔ قدر بود. گفته‌اند که این موضوع اولین بار در اواخر عصر صحابه، توسط معبد جهنی (د ۸۰ق) مطرح گردید. احمد امین در این باره می‌گوید: اولین کسانی که مسأله قدر را مطرح نمودند، معبد جهنی و غیلان دمشقی (د ۱۰۵ق) بودند و ابن ثبانه (د ۷۶۸ق) در کتابش *موسوم به سرح العیون* گفته است: «نخستین کسی که از قدر سخن گفت مردی مسیحی از اهالی عراق بود که به

اسلام درآمده، سپس از آن اعراض نموده بود و این موضوع را معبد جهنی و غیلان دمشقی فراگرفتند» (امین، ۲۸۵).

برخی برآنند که سابقه مجادله پیرامون مسأله قدر (اختیار) مربوط به دوره قبل از صحابه است. اسناد تاریخی گواهی می‌دهد که بحث از عدل و حریت را اسلام در برابر عقیده اعراب جاهلی که به مسلک جبرگرایش داشته‌اند، اعلام داشته است. در این باره قاضی عبدالجبار (د ۴۱۵ق) می‌گوید: از حسن بصری (د ۱۱۰ق) روایت شده که گفته است: خداوند حضرت محمد(ص) را در حالی به سوی اعراب مبعوث داشت که آنها بر مذهب جبر بودند و معاصی و گناهان خود را به خداوند نسبت می‌دادند و می‌گفتند این خواست خداوند است که ما اینگونه باشیم و ما را در افعالمان اختیاری نیست. این در حالی است که خداوند در قرآن (اعراف / ۱۲۸) عقیده آنان را نادرست اعلام نموده است (قاضی عبدالجبار، ۸/ ۳۳۰-۳۳۱).

از این متن تاریخی چنین برمی‌آید که اعتقاد به جبر در میان اعراب جاهلی، امری رایج بوده است و اسلام با این اندیشه به مخالفت برخاسته و در برابر آن، نظریه حریت و اختیار آدمی را اعلام داشته است و آن پیش از به وجود آمدن فرهنگ و تمدن اسلامی و پیدایش علم کلام و آشنایی مسلمانان با فرهنگ و تمدن ملتهای دیگر بوده است.

محمد ابو زهو درباره سابقه آغاز بحث پیرامون مسأله اختیار، می‌گوید: «یقیناً سخن در باب مسأله قدر (اختیار) از زمان پیامبر(ص) آغاز شد و این جریان در حالی اتفاق افتاد که پیامبر(ص) مسلمانان را از غور در اینگونه موضوعها - که فقط بر سرشکستگی و گمراهی بحث کننده می‌افزاید - نهی کرده و حدود ایمان را برای مسلمانان مشخص ساخته بود، چنانکه از آن حضرت(ص) نقل شده است: ایمان این است که به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و پیامبرانش باور و به قدر، چه خوب و چه بد آن اعتقاد داشته باشی» (ابو زهو، ۱۴۰). اما با این توصیفات می‌بینیم که برخی با انگیزه کینه و دشمنی نسبت به اسلام و پیامبر(ص)، با ایشان مخالفت می‌نمودند و با مطرح نمودن مسائلی از این قبیل، قصد قح و طعن نسبت به مقام نبوت ایشان را داشته‌اند. شهرستانی (د ۵۴۸ق) می‌گوید: این روشی است که منافقان در زمان پیامبر(ص) داشته‌اند. آنگاه که راضی به حکم پیامبر(ص) در بعضی از اوامر و نواهی ایشان نمی‌شدند، شبهاتی را مطرح

می‌کردند و یا دربارهٔ مسأله‌ای که جایز نبود در آن جدال نمایند، به پرسش و مجادله می‌پرداختند (۲۸/۱).

محمد ابو زهو در ادامه می‌گوید: بعد از وفات پیامبر(ص) که مسلمانان بیشتر با یهودیان و مسیحیان اختلاط پیدا کردند، همچنان مسألهٔ جبر و اختیار، مدار بحث در میان آنان بود و این بحثها در عصر صحابه و بعد از آنها در عصر تابعین ادامه داشت. لیکن این نزاع و کشمکش در عصر اموی بالا گرفت و فرقه‌های کلامی بوجود آمد که جهم بن صفوان و معبد جُهَنی به ترتیب پرچمداران عقیدهٔ جبر و اختیار در آن فرقه‌ها بودند (ص ۱۴۰-۱۴۱). یکی از پژوهشگران عصر حاضر به نام محمد یوسف موسی در کتاب خود موسوم به *القرآن و الفلسفه* می‌گوید: جلسات مجادله پیرامون مسألهٔ جبر و اختیار در زمان حیات پیامبر(ص) وجود داشته است و خود حضرت(ص) در این کار مشارکت می‌نمود و احادیثی را بیان می‌داشتند که معارض با مسألهٔ جبرگرایی بود و با عقیدهٔ آزادی و اختیار سازگاری داشت.

در این باره ما انکار نمی‌کنیم که پرسش پیرامون قرآن جهت فهم و روشن شدن مراد آیات از دیرباز در عصر پیامبر(ص) آغاز شده و بعضی از آیات، خصوصاً آیاتی که اصطلاح «متشابهات» به آن اطلاق می‌شود، نوعی از جدل را برانگیخته است ولیکن این سؤال به ذهن خطور می‌کند که چه چیزی موجب گردیده که محمد یوسف موسی گمان کند اولین بار مسألهٔ تناقض در قرآن کریم در زمان پیامبر(ص) مطرح گردیده است و کسانی بوده‌اند که از آن زمان متوجه تعارض آیات با یکدیگر در مسألهٔ جبر و اختیار شده‌اند؟! چنین به نظر می‌رسد که موسی در بیان این نظر به روایتی که ابن سعد (د ۲۳۰ق) در طبقات آورده است، استناد نموده و چه بسا در این استنباط تحت تأثیر نظر گلدزیهر (د ۱۹۲۱م) بوده باشد که البته او نیز به همین روایت ابن سعد استناد کرده است. این خاورشناس می‌گوید: «محققاً مناقشه‌هایی که میان مسلمانان پیرامون قرآن کریم برقرار بوده است - چنانکه به روایت ابن سعد اشاره می‌کند - اعصاب پیامبر(ص) را متشنج می‌نمود و او را در تنگنا قرار می‌داد، و این در حالی بود که مؤمنان به تناقض آراء قرآن اشاره می‌کردند...» (طه دیوانی، ۱۲-۱۳؛ ابن سعد، ۴/۱۹۲).

حقیقت امر آن است که در روایت مذکور، دلالتی بر آنچه که خاور شناسان گفته و

ادعا نموده اند، وجود ندارد جز آنکه روایت ابن سعد (د ۲۳۰ق) بیانگر این مطلب است که گروهی از مسلمانان در مورد آیات قرآن مناقشه می‌کردند، اما درباره دلیل و علت مجادله آنان، اشاره‌ای نشده است. آنچه از این روایت متبادر می‌شود این است که خوض در قرآن بدون دلیل و بدون انگیزه علمی منع شده است. علاوه بر این، بعد از تحقیق پیرامون روایت ابن سعد مشاهده می‌کنیم که نه تنها این روایت به طرق و اسنادهای مختلف آمده است، بلکه علتی که پیامبر(ص) را بر آن داشت تا این چنین مطلبی را بیان دارند، نیز متفاوت گزارش شده است؛ به عنوان مثال ابن حنبل (د ۲۴۱ق) در مسند خود روایت را چنین آورده است: «...روزی که مردم در باب قَدَر (جبر و اختیار) سخن می‌گفتند، پیامبر(ص) بر آنها وارد شد و در حالی که چهره مبارک ایشان از خشم همچون دانه‌های انار شکفته شده بود، به آنها فرمود: شما را چه شده است که پاره‌ای از آیات را در برابر پاره‌ای دیگر قرار می‌دهید؟ به همین جهت بود که امتهای قبل از شما هلاک شدند.» (ابن حنبل، مسند، ۱۷۸/۲).

می‌بینیم که موضوع بحث، در روایت ابن حنبل، مسأله قَدَر بوده است. و باز ابن حنبل همین روایت را با سند دیگری ذکر کرده است (همانجا) نیز گفته شده است: علت این سخن پیامبر(ص)، به خاطر اختلاف دو نفر در مورد آیه‌ای از قرآن بوده است. ابن کثیر (د ۷۷۴ق) در تفسیرش، عین این روایت را نقل نموده و درباره سند این حدیث گفته است که مسلم و نسایی آن را از حدیث حماد بن زید (د ۱۷۹ق) روایت نموده‌اند (۱/۵۴۲). در واقع به استناد اسناد این حدیث و رجحان آن بر سایر احادیث، دلیلی برای استناد و تکیه به روایت ابن سعد (د ۲۳۰ق) نمی‌ماند.

پس از رحلت پیامبر(ص) نیز مسلمانان برای فهم و تفسیر قرآن به صحابه پیامبر اسلام(ص) و به ویژه امام علی(ع) مراجعه می‌کردند و از آنان در مورد آیاتی که معنایش بر آنها پوشیده بود، سؤال می‌کردند تا حقیقت معانی آیات برای آنها روشن شود، همچنین در این دوره، پیرامون آیاتی از قرآن که به نظر آنها موهوم تناقض بود، مباحثات و مجادلاتی در می‌گرفت. آورده‌اند که برخی از زنادقه که گرفتار توهم تناقض در آیات قرآن بوده‌اند، پرسشهای خود را در این باره بر امام علی(ع) عرضه داشته و آن جناب به سوالات آنان به روشنی پاسخ گفته، که این امر موجب گرایش آنان به اسلام شده است

(طبرسی، ۲۴۰؛ مجلسی، ۹۰/۹۸). نیز بخاری (د ۲۵۶ق) آورده است که مردی به نزد ابن عباس (د ۶۸ق) آمد و درباره آیاتی که به نظر او متناقض می آمد، سؤال نمود و او با استفاده از آیات دیگر به پرسشهای آن مرد پاسخ گفت (بخاری، ۳۵/۶).

پس از عهد صحابه و در زمان تابعین به کسانی برخورد می کنیم که به خاطر تعصب و دشمنی با اسلام، ادعای موهوم وجود تناقض در آیات قرآن را مطرح می کنند. اینجاست که آگاهی به ماهیت و حقیقت اینگونه اشخاص، جنبه مهمی از علل و انگیزه هایی را که در پشت ترویج اینگونه ادعاها وجود دارد، برای ما روشن می کند.

ابن راوندی (د ۲۹۸ق) جزء اولین کسانی است که به این کار مشغول شد. او با تألیف کتاب *الدامغ والزمردة* به طور کلی تشکیکات و طعنهای بسیاری را در مورد قرآن و نبوت بیان داشته است که قسمت اعظم طعنها و تلیسبات او همراه با پاسخ آن از طرف دانشمندان و متکلمان به ما رسیده است و آنان ادعاهای این شخص را بررسی کرده و سستی و بطلان آن را روشن نمودند و سوء نیت و اهداف شوم وی - که او را به پیروی از متشابه و فتنه جویی سوق داده است - برملا و آشکار ساختند (ابن ندیم، ۲۱۶، ۲۱۹؛ ابن جوزی، ۹۹/۶-۱۰۰؛ ذهبی، ۶۰/۱۴).

پس از ابن راوندی می توان از اسحاق بن حنین کندی (د ۲۹۹ق) طیب و فیلسوف مشهور عرب نام برد که در صدد تألیف کتابی در مورد تناقض قرآن بر آمده است (مجلسی، ۳۹۲/۱۰؛ ابن شهر آشوب، ۵۲۵/۳). نیز ابوزکریای رازی (د ۳۱۳ق)، طیب مشهور از کسانی است که در حملات و تشکیکاتش نسبت به مقام نبوت از ابن راوندی پیروی نموده و گفته است: «به خدا سوگند، ما از سخن شما تعجب می کنیم که قرآن معجزه است در حالی که این کتاب آکنده از تناقض است.» زمانی که رازی به زعم خویش به تناقض اشاره می کند، مواردی را مد نظر دارد که از طرفی به مسأله تشبیه و تجسیم مربوط می شود و از طرف دیگر به نفی تشبیه برای ذات خداوند. علت این توهم، وجود آیاتی در قرآن است که ظاهر آن بیانگر تشبیه و تجسیم است و نیز در مقابل، وجود آیاتی است که نفی تشبیه را برای خداوند بیان می دارند و همچنین او به آیاتی اشاره کرده که بیانگر مسأله جبر و عدم اختیار آدمی است و در مقابل به آیاتی که بیانگر مسأله اختیار است تمسک جسته است (طه دیوانی، ۱۶-۱۷؛ ابن سعد، ۱۹۲/۴).

پس از این دو تن، در بررسی تاریخی این جریان به یوسف بن اسماعیل کاتب معروف به «ابن نغریله» یهودی می‌رسیم. او نیز از همان ادعاهای باطل سخن گفته و توهمات و تلیسیات دیگری را به آن اضافه می‌نماید. ظاهراً او کتابش را موسوم به «التناقض فی کلام الله» قبل از سال ۴۵۹ق تألیف کرده است و ابن حزم اندلسی (د ۴۵۶ق) از دانشمندانی است که به رد ادعاها و توهمات او پرداخته و در رساله‌ای که در خصوص این موضوع نگاشته است، سستی و بطلان افکار و اندیشه‌های او را بیان داشته و پرده از سوء نیت و فساد رأی او برداشته است (همانجا).

در ادامه بررسی سیر تاریخی این موضوع، لازم است نگاهی به عصر حاضر داشته باشیم. در این دوره خاورشناسانی را می‌بینیم که دیگر بار ادعای موهوم تناقض در قرآن را مطرح کرده و در ترویج افکار و نظریات نادرست خود کوشش نموده‌اند؛ نظریه‌های باطل خود را در پوشش و قالب علمی مطرح نمایند. این چنین است که گلدزیهر (۱۹۲۱م) می‌گوید: «مشکل می‌توان از قرآن به مذهب اعتقادی واحد و عاری از تناقض دست یافت.» (گلدزیهر، ۶۸) سپس با این پندار خود بیان می‌کند که قرآن در زمان زندگی پیامبر (ص) در معرض نقد و انتقاد بود و باز فراتر از این رفته و می‌گوید: «مانند این چنین انتقادهایی در میان نسل اول بعد از ظهور اسلام تا به حدی وجود داشته که نیازی به مخاصمان اسلام نبوده است که مواضع ضعف قرآن را برملا نمایند، بلکه وضع بحث پیرامون تناقضات قرآن به گونه‌ای مشخص و آشکار بوده که حتی در بین خود مؤمنان نیز اینگونه بحثها و مجادله‌ها وجود داشته است» (همانجا). گلدزیهر در ادامه می‌گوید: «مشاهده می‌کنیم که یکی از موضوعات اصلی در تعلیمات دینی مسأله جبر و اختیار است، اینک باید پرسید که چگونه در قرآن نصوصی در تأیید این دو نظریه مخالف هم آمده است؟» (همانجا).

۳- مهمترین عوامل ادعای موهوم تناقض

بی‌شک مهمترین عوامل ادعای موهوم تناقض معلول؛ تمسک به آیات متشابه بدون رعایت قانون صحیح تأویل و نیز به کارگیری روش نادرست در فهم و تفسیر قرآن کریم است که به بحث درباره آن می‌پردازیم.

۳-۱- تمسک به آیات متشابهه بدون رعایت قانون صحیح تأویل

برخی از ملحدان بخاطر مشتمل بودن قرآن بر بعضی از آیات متشابهه در آن طعن زده و گفته‌اند: از آنجا که تکلیف خلاق تا روز قیامت به این قرآن بستگی دارد، لیکن می‌بینیم که هر صاحب مذهبی با توجه به نظریات خودش به قرآن تمسک می‌جوید و آن را مطابق با عقیده خودش تفسیر می‌کند، پس چگونه شایسته است که خداوند حکیم، چنین کتابی را برای استنباط احکام در همه موضوعات اعتقادی و عملی تا روز قیامت قرار دهد؟ آیا اگر آن را شفاف و روشن و عاری از تشابهات نازل می‌کرد، برای رسیدن به هدف بهتر نبود؟ در پاسخ به این سؤال، دانشوران مسلمان فواید متعددی را برای وجود متشابهه در قرآن ذکر کرده‌اند (فخر رازی، ۱۸۴/۷؛ قاضی عبدالجبار، ۶۰۰) که به مهمترین آن در ذیل اشاره می‌شود:

مهمترین فلسفه وجودی تشابهات در قرآن این است که قرآن مشتمل بر دعوت عوام و خواص است. طبایع عوام در بیشتر موارد از درک حقایق بیزار است، پس اگر به گوش یکی از عوام برسد که موجودی نه جسم است و نه فضایی را اشغال می‌کند، می‌پندارد که آن چیز، هیچ است، در نتیجه ذهن آنها از درک حقایق عاجز و ناتوان می‌شود، بنابراین، شایسته آن است که با الفاظی که متناسب و درخور درک و فهم آنهاست، مورد خطاب واقع شوند. از این‌رو، ذکر معانی بلند با الفاظی که بر حقیقت صرف دلالت می‌کند، آمیختگی دارد که قسم اول از این الفاظ که در آغاز به آن مخاطب می‌شوند از تشابهات است و قسم دوم که بعداً مطلب را برای آنان کشف می‌کند از محکّمات می‌باشد (فخر رازی، ۱۸۳/۷-۱۸۴). رشید رضا در این باره چنین بیان می‌کند: «وجود آیات متشابهه در قرآن موجب می‌شود که افراد از نیروی عقل و اندیشه خود استفاده نموده، نسبت به غور و بررسی در اینگونه آیات تشویق و ترغیب گردند؛ چرا که در صورت بیان مطالب به طور روشن نیاز به نیروی اندیشه نمی‌بود و تعطیل آن را موجب می‌گردید، این در حالی است که ما مشاهده می‌کنیم در آیات زیادی، خداوند به انسانها امر می‌کند تا از نیروی عقل بهره گرفته، فکر خود را به کار گیرند و در آفاق و انفس اندیشه کنند. مهمتر از همه اینکه، پیامبران به سوی مردمانی مبعوث گردیدند که در بین آنها اصناف مختلف از قبیل عوام و خواص، هوشیار و کودن، دانا و نادان وجود دارد. از

طرفی در کلام خداوند، یک دسته معانی و مفاهیمی وجود دارد که تعبیر و بیان آن به گونه‌ای که درخور فهم همگان باشد و همه افراد بتوانند حقیقت و کنه مطالب را به نحو یکسان و یکنواخت درک کنند، میسر نیست. بنابراین، شایسته است چنین مفاهیمی به گونه‌ای بیان شود که خواص ولو به طور کنایه و تعریض، آن را درک کنند و به عوام نیز دستور داده شده است در صورتی که معانی آن را نمی‌فهمند، آنها را به خداوند واگذار نموده و یا آنکه به خواص ارجاع دهند.» (۳/ ۱۷۰) و نیز پس از رشید رضا، محمدحسین طباطبایی، این نظریه را عیناً تأیید نموده است (نک: طباطبایی، ۳/ ۵۶-۵۷).

۲-۳. به کارگیری روش نادرست در فهم و تفسیر آیات قرآن

یکی دیگر از عواملی که موجب شده است تا مدعیان وجود تناقض - از روی عمد و یا غیر عمد - گرفتار این اباطیل و اوهام گردند، عدم اشراف و احاطه آنان به مقدمات علمی و دانشهایی است که برای تفسیر قرآن ضرورت دارد. همچنین عدم به کارگیری روش صحیح در توجیه نصوص قرآنی و تفسیر آن، سبب عدم دستیازی آنان به فهم صحیح آیات شده است و در حقیقت عدم پیروی آنها از اصول و مبانی صحیح تفسیر، سهم زیادی در ابتلای آنان به چنین توهمات داشته است.

نکته‌ای که در اینجا ضرورت دارد مورد توجه قرار گیرد، این است که اولاً اغلب خاورشناسان - اگر نگوئیم همه آنها - آنگونه که آربری گوید: «به تحلیل سطحی محتویات قرآن کریم بسنده نموده‌اند و از شیوه‌گزینش و انتخاب برخی آیات مورد نظر خود - با خارج نمودن آیات از سیاق اصلی آن و گزینش برخی بدون در نظر گرفتن آیات دیگر - استفاده کردند تا به این مقاصد و اهداف از پیش تعیین شده خود نائل گردند که در قرآن تناقض، تباین و عدم هماهنگی میان آیات وجود دارد» (طه دیوانی، ۱۹) ثانیاً افراد دیگری - جز خاورشناسان - که آیات را به شیوه غیر صحیح تأویل کرده‌اند، نیز از همین روش استفاده نمودند، بدینگونه که آیه را از سیاق اصلی آن خارج کردند و به دلخواه خود برخی از آیات را گزینش و انتخاب نمودند و همچنین مجموع آیاتی را که با هم می‌توانند در حلّ موضوع مفید باشند، در نظر نداشته و از آنها استفاده نکرده‌اند. در واقع مساعی آنان در استفاده از این روش، برخاسته از انگیزه اعتقادی آنان است که سعی می‌کنند معنای آیه را پیچیده کنند و از استناد به آیات واضح‌الدلالة اکراه دارند تا اینکه

آیات را موافق با نظر و عقیده خود تبیین نمایند.

گرچه می‌دانیم روشهای متعددی در تفسیر قرآن کریم وجود دارد که استفاده از بعضی از آن روشها از زمان نزول قرآن معمول بوده است و به رغم تغییرات و دگرگونیهای فکری و علمی و نیز آنچه که طبیعت تحدی داخلی و خارجی در برابر فکر و اندیشه قرآنی اقتضا می‌کند، همچنان پایدار مانده است، ولیکن استفاده از آن روشها در تفسیر قرآن، منعی برای استفاده و به کارگیری از روشی که موفق‌تر، شایسته‌تر و علمی‌تر باشد به شمار نمی‌رود. این روش را می‌توان از مقایسه آراء و نظریات دانشمندان در مسأله تفسیر قرآن کریم به دست آورد. البته آنچه که موجب شده به توجیه این روش پردازیم، از آن روی نیست که طریق احتیاط و دوراندیشی را در پیش گرفته باشیم. همچنین ذکر این روش به سبب دوراندیشی و ترس از این نیست که مبادا در قرآن و قداست آن رخنه‌ای ایجاد شود - چنانکه برخی گمان می‌کنند - بلکه آنچه موجب شده است ما بر این روش تأکید کنیم، این است که علم و منطق توجه به این شیوه را ایجاب می‌کند و دانشمندان با توجه به ادله‌ای که در آینده ذکر خواهیم کرد، این موضوع را تأیید نموده‌اند.

با توجه به آنچه که بیان آن گذشت، معلوم می‌گردد که هیچیک از ادعاهای وجود تناقض در قرآن کریم، معتبر و مدلل نبوده و مدعیان آن جز اوهام و پندارهای باطل خود، دلیلی در دست ندارند که در اثبات صحت مدعای باطل خویش اقامه نمایند. اگر آنان اندکی می‌اندیشیدند که وقوع تناقض مشروط به اجماع شروط هشتمگانه‌ای است که در علم منطق بیان شده، ادعایشان را رها می‌کردند و اگر آنها با به کارگیری نیروی تدبیر و تأمل درک می‌کردند که قرآن کریم کتاب معمولی نیست، بلکه براساس اسلوبهای زبان عربی چون مجاز، حذف، عام و خاص، مطلق و مقید و ... نازل شده است این جرأت و جسارت را به خود نمی‌دادند که اینگونه سخنان را بیان کنند. حقیقت امر چنین است که اغلب مدعیان این توهم - اگر نگوییم همه آنها - اعم از متقدمان و متأخران، کسانی بودند که آشنایی به زبان عربی و اسالیب بیان آنها نداشتند و از ذوق عربی و حس بلاغی برخوردار نبودند، به همین جهت متوجه نکات بلاغی موجود در کلام الهی نشدند و به همین دلیل ما قصد آن داریم که مهمترین تشکیکات آنها را - که در خصوص موضوعاتی

از قبیل: فعل انسان، هدایت و ضلالت و رؤیت ذات باری است و در قرآن بدان اشاره رفته است - پاسخگو باشیم تا به طریق واضح، دوری آنها از راه صواب و انحرافشان را از منهج سلیم در فهم و درک اسرار بیانی در قرآن کریم نشان دهیم.

۱-۲-۳- مسأله فعل انسان

مهمترین مسأله‌ای که مدعیان وجود تناقض آن را مستمسک خود قرار داده و شبهاتی را پیرامون آن بیان داشته‌اند، مسأله فعل انسان است زیرا گاهی در قرآن عملی که از انسان صادر شده به خداوند نسبت داده شده و در پاره‌ای از موارد به خود انسان منتسب شده است.

لازم است به این نکته اشاره نماییم: نزاعی که میان مسلمانان در مسأله جبر و اختیار - یعنی مسأله نسبت و اسناد فعل انسان به طور مطلق به خداوند و یا به طور مطلق به انسان - به وقوع پیوسته، در اصل نزاع و کشمکش فکری و سیاسی است که هر یک از فرق کلامی سعی کرده‌اند تا آیات را با توجه به مذهب جبرگرایانه و یا عدل‌گرایانه خود تفسیر و توجیه نمایند، به همین جهت عدل‌گرایان که قائل به آزادی اراده آدمیند و معتقدند که آدمی در برابر افعال خود مسؤول است و سرنوشت او به دست خود او تعیین می‌گردد و سعادت و شقاوت وی با عمل او رقم می‌خورد و اگر ستمی بر ایشان می‌رود از ناحیه خود ایشان است نه مشیت الهی و در اثبات ادعای خود به آیات زیر احتجاج می‌نمایند:

اَنَا هَدِيْنَاهُ السَّبِيْلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كٰفِرًا (انسان/ ۳) [ما راه را به او نشان دادیم و او یا سپاسگزار است و یا ناسپاس.؛ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَاَوْ مَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ (كهف/ ۲۹) [پس هر آن کس که بخواهد ایمان آورد و هر آن کس که بخواهد کافر شود.؛ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيْعٌ حَتّٰى يَغَيِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ (رعد/ ۱۱) [خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند.؛ و مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَّلٰكِنْ كَانُوْا اَنْفُسِهِمْ يَظْلَمُوْنَ (نحل/ ۱۱۸) [ما به آنها ستم نکردیم لکن ایشان بر خویشان ستم نمودند.]

در مقابل، جبرگرایان فعل انسان را به خداوند نسبت داده‌اند و در اثبات ادعای خود به آیاتی احتجاج می‌نمایند که ظاهراً تمام حوادثی که در جهان رخ می‌دهد و یا افعال آدمی که صورت می‌گیرد به مشیت الهی نسبت داده شده است، آیاتی از قبیل: و مَا تَشَاوُنَ اِلَّا اَنْ يَّسْئَلَهُ (انسان/ ۳۰) [شما نمی‌توانید بخواهید جز آنچه را خدا بخواهد.؛

يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ (نحل/۹۳) اهر که را بخواهد گمراه می نماید و هر که را بخواهد هدایت می کند؛ و ما كان لنفس أن تؤمن إلا باذن الله (يونس/۱۰۰) هیچ کس را نیست که ایمان آورد مگر به اذن خداوند؛ و أضلّه الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن يهديه من بعد الله (جاثیه/۲۳) خداوند او را با علم گمراه کرد و برگوش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده ای قرار داد، پس کیست که او را بعد از خدا هدایت نماید؟

همچنین معاندان آیات بسیار دیگری را بیان می دارند که ایه ظاهر| متناقضند، ولی آنچه که مسلم است، آنان در تأویل این آیات راه خطایی را پیموده اند و آیات را از سیاق اصلی آن خارج نموده اند، چراکه با تدبّر و توجه به سیاق آیات، این نکته نیز معلوم می گردد که آنان از روی عمد برای رسیدن به پندار باطل خود مبنی بر وجود تناقض در قرآن، حتی به ما قبل و مابعد آیات هم توجه نداشته اند تا بدین وسیله آیات را موافق و سازگار با عقیده باطل خویش قلمداد نمایند.

۳-۲-۳- موضوع رؤیت خداوند

آیاتی در قرآن کریم وجود دارد که ظاهر آن بیانگر این مطلب است که می توان خداوند را در دنیا و آخرت رؤیت نمود، آیاتی از قبیل: وجوه يومئذ ناضرة الی ربها ناظرة (قیامت/۲۲-۲۳) ادر آن روز چهره هایی شاداب و مسرور به سوی پروردگارشان می نگرند. | و مانند انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون (مطففین/۱۵) [آنان در آن روز از پروردگارشان محجوب و محرومند. | و ربّ أرئی أنظر الیک (اعراف/۱۴۳) اپروردگارا خودت را به من نشان بده تا تو را ببینم. |

در مورد آیه شریفه اخیر گفته اند: چنانچه دیدار و رؤیت خدا ممکن نمی بود، حضرت موسی (ع) چنین درخواستی را با خداوند در میان نمی گذاشت. مدعیان توهم تناقض به دلیل عدم آگاهی از روش صحیح در تفسیر آیات متشابه، آیات فوق را جزء محکّمات گرفته اند.

از طرف دیگر، آیاتی وجود دارد که رؤیت خداوند را - چه در دنیا و چه در آخرت - به طور مطلق نفی نموده است از جمله: لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار (انعام/۱۰۳) اچشمها او را در نمی یابد، اما او دیدگان را در می یابد. | و قال لن ترانی (اعراف/۱۴)

اگفت هرگز مرا نخواهی دید.

با دلایل عقلی ثابت شده است که خداوند - چه در دنیا و چه در آخرت - قابل رؤیت نیست (نک: مجلسی ۹۰/۱۰۲؛ طبرسی، ۲۴۳).

قاضی عبدالجبار (د ۴۱۵ق) گوید: وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظره (قیامت/ ۲۲-۲۳) قویترین دلیل بر جواز رؤیت خداوند در آخرت است، اما پاسخ ما این است: اگر ما قائل به رؤیت خداوند شویم، این فکر مستلزم اثبات جسمیت برای خداوند است، حال آنکه خداوند جسم نیست. اگر تشبیه را در مورد خداوند نفی نمائیم، پس نگرستن به خداوند نیز صحیح نیست، چرا که این امر جز درباره اجسام معنا و مفهومی ندارد. بنابراین، باید به گونه‌ای تأویل شود که نگرستن و نگرانی در مورد آن امکان پذیر باشد و آن عبارت است از انتظار ثواب (قاضی عبدالجبار، تنزیه القرآن، ۴۴۲). جان کلام آنکه رؤیت خداوند با دیدگان سر با توجه به دلایل عقلی و نقلی امری محال است و در روایات نیز هرگاه بحث از رؤیت خداوند به میان آمده، منظور رؤیت قلبی است و این نکته را ما می‌توانیم در کلام امامان (ع) ملاحظه نمائیم، (نک: مجلسی ۲۷/۴؛ ابن بابویه، ۱۰۸؛ سیوطی، الدر المنثور، ۴۷۶/۶؛ حویزی، ۴۶۴/۵ - ۴۶۵).

کتابشناسی

ابن بابویه، محمد، التوحید، به کوشش سید هاشم حسینی تهرانی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

ابن جوزی، ابو الفرج، المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، به کوشش محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

ابن حنبل، احمد، مسند الامام الاحمد، بیروت، دارالصادر، بی تا.

ابوزهو، محمد، الامام زید، بیروت، دار الفکر العربی، بی تا.

ابن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م.

ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی، متشابه القرآن و مختلفه، قم، ۱۴۱۰ق.

ابن قتیبه، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه بینوری، تأویل المشکل القرآن، قاهره، ۱۴۱۰ق/

۱۹۹۰م.

- ابن كثير، ابو الفداء، تفسير القرآن العظيم، بيروت، ١٤١٢ق/١٩٩٠م.
- ابن نديم، ابو الفرج محمد بن اسحاق، الفهرست، بيروت، ١٤١٥ق/١٩٩٤م.
- امين، احمد، فجر الاسلام، بيروت، ١٩٧٥م.
- بخارى، محمد، صحيح، بيروت، دار الفكر، بی تا.
- بغدادی، اسماعيل پاشا، ايضاح المكنون، بيروت، دار احياء التراث العربی، بی تا.
- حاجی خليفه، مصطفى، كشف الظنون عن اسامى الكتب و الفنون، بيروت، دار احياء التراث العربی، بی تا.
- حویزی، عبدالعلی علی بن جمعه، نورالثقلین، قم، ١٣٧٣/١٤١٥ق.
- ذهبی، شمس الدین، سير اعلام النبلاء، به كوشش شعيب ارنؤوط و حسين اسد، بيروت، ١٤١٣ق.
- رشيد رضا، محمد، المنار، بيروت، دار الفكر، بی تا.
- زرکشی، بدرالدین، البرهان فی علوم القرآن، به كوشش محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، مكتبة العصرية، بی تا.
- سرگین، فؤاد، تاريخ التراث العربی، ترجمة عرفه مصطفى و مازن عماوی، قم، ١٤١٢ق.
- سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسير المأثور، بيروت، ١٤١١ق/١٩٩٠م.
- همو، الاتقان فی علوم القرآن، بيروت، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکريم، الملل و النحل، به كوشش اميرعلى مهنا و على حسين فاعور، بيروت، ١٤١٣ق/١٩٩٢م.
- طباطبایى، محمد حسين، الميزان فی تفسير القرآن، بيروت، ١٣٩٣ق/١٩٨٣م.
- طبرسى، احمد، الاحتجاج، به كوشش سيد محمد باقر موسوى خراسانى، بيروت، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
- طه ديوانى، «حول دعوى التناقض بين نصوص القرآن»، رسالة القرآن، شماره هفتم، قم، ١٤١٢ق.
- فخر رازى، التفسير الكبير، بيروت، ١٤١٣ق.
- قاضى، عبدالجبار، تنزيه القرآن عن المطاعن، بيروت، دارالنهضة، بی تا.
- گلدزیهر، ایگناس، العقيدة و الشريعة فى الاسلام، ترجمة محمد يوسف مصطفى، فاهره، دارالكتاب المصرى، بی تا.

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

یوسف موسی، محمد، القرآن و الفلسفة، مصر، ۱۹۷۱م.